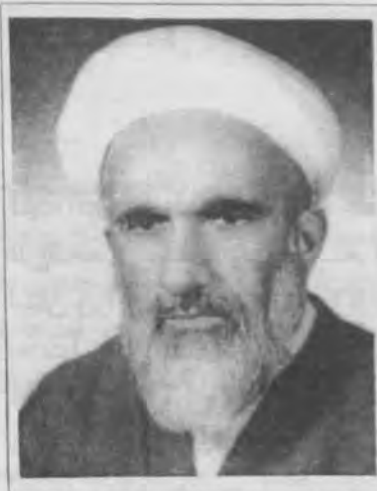


اساتید حوزه مشهد و دیدگاه‌های رجالی

○ محمّدحسین ربانی بیرجندی



دو از شاگردان فرهیخته و مبرز مرحوم
آیت الله العظمی خویی بوده‌اند.

استاد فلسفی از نخستین شاگردان
آن مرحوم بوده‌اند که پس از سالها
حضور در حوزه درسی نجف اشرف به
ایران بازگشته‌اند و هم اکنون حدود سه
دهه از حضور پربرکت ایشان در مشهد
می‌گذرد که در طول این مدت به
تدریس سطوح عالی و خارج فقه و
اصول پرداخته‌اند.

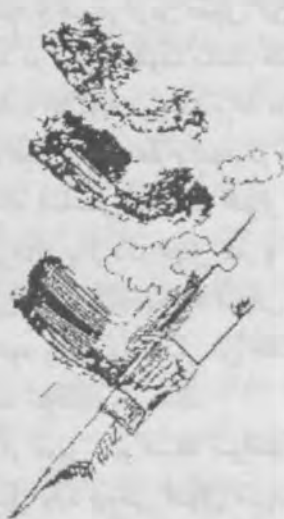
همچنین استاد مرتضوی علاوه بر
درس آیت‌الله خویی از محضر درس
امام خمینی، آیت‌الله شیخ حسین حلی و
آیت‌الله شاهرودی در نجف اشرف بهره
برده‌اند و پس از پیروزی انقلاب
اسلامی به مشهد مقدس بازگشته‌اند و
به تدریس سطوح عالی و خارج
پرداخته‌اند. ایشان در ضمن درس خود،
از امام خمینی (ره) با تعبیر سیدنا الاستاد
و از آیت‌الله خویی (ره) با تعبیر استادنا
المحقق یاد می‌کنند.

اینجانب چندین سال در درس
اصول و فقه این دو بزرگوار حاضر
شده‌ام و دروس فقه و اصول را به طور
کامل نوشته‌ام، از آنجاکه به نکات رجالی
علاقه وافری داشتم، مطالب رجالی را

حوزه دیرپا و کهن مشهد از دیر زمان
تا امروز شاهد حضور بزرگان و
استوانه‌های علم و فقاقت بوده‌است که
هزاران علم آموز را بر سفره افاضات
علمی خویش میهمان کرده‌اند. بزرگانی
که نامشان زینت افزای دفاتر و کتب و
تذکره‌ها و تاریخها است و یادشان
معطرکننده خاطرها و حافظه‌ها.

اکنون نیز شماری از این بزرگان که
یادگار گذشتگان و بقیة السلف
پیشینیان‌اند، رونق افزای این حوزه
گرانسنگ و پرثمرند. بی‌گمان یادکرد
این بزرگان و برشماری ویژگیها و
نقطه‌های ارزشمند محفل درسی این
بزرگان، مجالی گسترده تری می‌طلبد.

در این مختصر، نویسنده به بررسی
حوزه درسی دو تن از این بزرگان که
توفیق درک محضرشان را داشته‌است
می‌پردازد و پس از یادکرد روش درسی
ایشان، برخی از دیدگاه‌های رجالی دو
استاد یادشده را مورد بررسی و مقایسه
قرار می‌دهد. استادان بزرگوار رجالی دو
استاد یادشده را مورد بررسی و مقایسه
قرار می‌دهد. استادان بزرگوار آیت‌الله
حاج میرزا علی فلسفی و آیت‌الله حاج
سید حسن مرتضوی شاهرودی که هر



در دفتری جداگانه ثبت می‌کردم و در
اوقات فراغت پیرامون آن تحقیق
می‌کردم، پس از آن که مقداری از
نظریات رجالی آن دو بزرگوار در دفتری
جمع شد بر آن شدم تا نظریات عمده
رجالی ایشان را تفکیک کنم، چون
می‌دیدم که در پاره‌ای موارد، با یکدیگر
اختلاف نظر دارند و ثمره این اختلاف
در مسایل فقهی ظاهر می‌شد. اگر بگویم
یکی از دلایل مهم و ریشه‌ای اختلاف
فتاوی ققیهان، اختلاف نظرهای رجالی
ایشان است خیلی مبالغه نکرده‌ام. گفتنی
است که شیوه درس آیت‌الله فلسفی با
شیوه درس آیت‌الله مرتضوی متفاوت



است، اگر چه هر دو از حوزه علمیه نجف فارغ التحصیل شده‌اند، ولی هر کدام از ایشان ویژگی‌های خاص خود را دارد. به عنوان مثال استاد مرتضوی بر ذکر اقوال اصرار می‌ورزند و تمام اقوال ابراز شده در مسأله را ذکر می‌کنند، ادله هر یک را به طور مفصل می‌آورند. این تفصیل هم در درس فقه ایشان مشاهده می‌شود و هم در درس اصول. این البته شاید در فقه مطلوب باشد. حداقل اینجانب این‌گونه می‌پسندم که در فقه تمام اقوال فقهاء مطرح شود. در مقابل، آیت‌الله فلسفی به ذکر اقوال مهم می‌پردازد و از ذکر اقوال نادر و شاذ و اقوالی که در کتب فقه به فراوانی یافت می‌شود و گوینده اصلی آن مشخص نیست خودداری می‌کنند.

در اصول نیز استاد مرتضوی به تفصیل وارد بررسی اقوال می‌شوند و تمام اقوالی که در باب موضوع مورد بحث مطرح شده است را یاد می‌کنند. این شیوه در میان طلاب طرفداران کمتری دارد، زیرا علم اصول مشکلات و فراز و نشیب‌های بسیاری دارد و پرداختن به اقوال مختلف و نگاه انتقادی بر غالب اقوال و کتب، به رغم سودمندی ذاتی، باعث می‌شود تا طلبه سردرگریان خود فرو کند و حلقات بحث را از هم پاره کند و گاه اصل رشته بحث را نیز گم کند و باری بر بارهایش افزوده شود. روزگاری طلاب خواستار این‌گونه تفصیلات بودند، اما امروزه فهم همان اصل مسایل اصولی بر طلاب گران می‌آید تا چه رسد به ذکر اقوال گوناگون

و بررسی و نقد آنها. به یاد دارم روزی آیت‌الله مرتضوی که درس اصولشان را در مدرسه میرزا جعفر ایراد می‌کردند در مسیر راه از مدرسه آیت‌الله خویی تا مدرسه میرزا جعفر می‌فرمودند: برای اولین بار که در نجف رسایل شروع کردم با اتکا بر مطالعات و تحقیقات خودم درباره این جمله شیخ که در اول رسائل فرموده: «و اعلم ان المكلف اذا التفت الی حکم شرعی...» برای التفات هفت وجه ذکر کردم. این باعث تعجب بسیاری از اساتید و بزرگان شد که یک مدرس جوان، این‌گونه تحقیقات را در جمله اول رسائل ارائه کند، اما امروزه با روبرو شدن طلاب با مسایل جدید حال و هوای حوزه نجف دیگر وجود ندارد. و یا حداقل در حوزه علمیه مشهود نیست. شاید به همین دلیل است که در سالهای اخیر تفصیل یادشده کمتر در درس ایشان به چشم می‌خورد.

چنانکه گفتیم استاد فلسفی در درس فقه به بررسی اقوال مهم و ذکر ادله آنها می‌پردازند، اما به اقوال غیر قابل اعتنا و شاذ و نادر اهمیتی نمی‌دهند، اما در درس اصول یا طرح اصل بحث و سپس نظریه آخوند به بررسی و نقد آن مبادرت می‌ورزند.

آیت‌الله فلسفی به طور صریح نظریات استاد خود آیت‌الله خویی را نمی‌آورند ولی گاهی به نظریات مرحوم نایینی اشاره می‌کنند و به نقد آن می‌پردازند. درس آیت‌الله فلسفی خصوصاً در اصول، خالی از حشو و زوائد است. سلیقه خاص استاد و روانی بیان و

تقریر از ویژگیهای درس ایشان است. درس ایشان نه به تفصیل تقریرات محمد اسحاق فیاض در المحاضرات است و نه به ایجاز بهسودی در مصباح الاصول.

عمق درس آیت الله فلسفی بر هیچ کس پوشیده نیست، البته سادگی ظاهری درس ایشان، شبهه کم عمقی آن را برای عده‌ای پیش آورده که کاملاً بی‌وجه می‌نمایند، زیرا هنر بیان و سلیقه و ذوق سلیم ایشان در ارائه مطالب است که درس ایشان را ساده جلوه می‌دهد. استاد فلسفی نخست خلاصه درس را طرح کرده و سپس به تفصیل وارد بحث می‌شوند. علاوه بر این در هر درس، اجمالی از درس گذشته را نیز تکرار می‌نمایند.

باری نویسنده با حضور در درس این دو استاد بزرگوار و سابقه مطالعات فقهی شخصی به نقش حساس علم رجال در فقه وقوف یافتیم و بر همین اساس هر گاه نکته رجالی‌ای در درس یاد می‌شد، به تحقیق و تفحص پیرامون آن دست می‌زدیم و نقش آن را در فقه جستجو می‌کردیم. کم‌کم دریافتیم که نقش علم رجال در فقه کلیدی است. اگر فقیه معتقد به حجیت روایات باشد، باید اعتبار روایت را بدست آورد و بخش عمده‌ای از این کار منوط به علم رجال است. در این راستا به تحقیقی مختصر راجع به مبانی رجالی و حدیثی و گاهی اصولی فقهای گذشته دست زده‌ام، بدین مناسبت لازم دیدم که نقطه نظرات رجالی این دو استاد بزرگوار را نیز



بررسی کرده و مقدار تأثیر مباحث رجالی را در بحث‌های فقه آن دو بدست آورم. نوشته حاضر، حاصل این تلاش است که در دو بخش سامان یافته‌اند، بخش اول: شامل قواعد عامه رجالی و بخش دوم: شامل مباحث جزئی که طی استنادهای موردی به بحث آن پرداخته شده است.

اکنون پس از این مقدمه نسبتاً طولانی به اصل بحث می‌پردازیم و در زمینه هر قاعده رجالی نمونه‌هایی از بیانات این دو استاد نقل می‌کنیم به این امید که مدخلی محسوب شود برای علم رجال و روشن‌کننده اهمیت این دانش در فرایند استنباط باشد.

۱. قاعده اجماع ریشه آن به کلام کشی در رجال بر می‌گردد که در باره ۱۸ نفر از اصحاب ائمه گفته: أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم و أقرروا لهم بالفقه. از این جمله دو برداشت مهم صورت گرفته است:

الف. منظور کشی این است که با این جمله وثاقت این هیجده نفر را ثابت کند. این برداشت در مختلف الشیعه علامه حلی دیده می‌شود و محقق اردبیلی نیز همین‌گونه برداشت کرده و از معاصرین، آیت الله خویی و امام خمینی نیز همین نظریه را دارند.

ب. مراد کشی این است که هر چه از این بزرگان نقل شود تمام راویان پس از این هیجده نفر ثقه هستند هر چند در کتب رجال مجهول باشند و مرسلات آنان حجت است، خلاصه اینکه روایت، اگر تا اینان صحیح باشد پس از آن مشکلی نخواهد بود. شهید اول این

نظریه را دارد. اگر چه تا زمان شیخ بهاء معنای اول در کتب فقه دیده می‌شود ولی پس از آن متأخرین بیشتر به معنای دوم گرایش دارند.

هر دو بزرگوار معتقدند که قاعده اصحاب اجماع که کشی آن را ادعا کرده دلالت بر توثیق آن هجده نفر می‌کند و بس، ولی دلالت بر توثیق راویانی که اصحاب اجماع از آنها نقل می‌کنند ندارد و بنابراین دلیلی بر اعتبار روایات آنها اگر از شخصی مجهول نقل کنند نمی‌شود. همچنین مرسلات اصحاب اجماع حجت نیست و قاعده اجماع دلالت بر حجت مرسلات آنها نمی‌کند. خلاصه اینکه قاعده اجماع را به معنای فوق قبول ندارند. چنانکه استاد آنها، آیت الله خویی در این زمینه معتقد است که قاعده اجماع به معنای فوق صحیح نیست.^۱ و در باب این قاعده امام خمینی نیز همین عقیده را دارد و در کتاب الطهارة در بحث عصیر عنبی، پیرامون قاعده اجماع به تفصیل بحث و اثبات کرده‌اند که قاعده اجماع، بر توثیق راویان مجهول و مرسلات اصحاب اجماع دلالت ندارد.^۲

به عنوان مثال استاد مرتضوی در تاریخ ۶۹/۳/۷ در ذیل حدیثی از محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن الحسن بن صالح که درباره قتل عمد و خطا وارد شده است می‌گویند: در طریق آن حسن بن صالح وجود دارد و توثیق نشده است ولی بعضی بر وثاقت او اصرار کرده، وی را از

اصحاب اجماع شمرده‌اند و معتقدند که اصحاب اجماع از هر کسی که روایت کنند دلیل بر توثیق او خواهد بود ولی ما مکرر تذکر داده‌ایم که نقل اصحاب اجماع از راوی، دلیل بر توثیق او نمی‌شود. نقص روایت در راوی آن است نه در دلالت آن. بدان‌گونه که آیت‌الله خوانساری فرموده است.

استاد فلسفی نیز در طی یکی از درسها در تاریخ ۷۶/۶/۱۷ درباره یک راوی که صفوان بن یحیی از او نقل می‌کند و آن را دلیل توثیق او می‌شمرد اظهار کردند که: بارها گفته‌ایم که قاعده اجماع دلالت بر توثیق خود راویان می‌کند و نقل آنها از راوی دلیل بر توثیق او نمی‌شود.

بسیاری از علما ترضی و ترحم صدوق و کلینی نسبت به یک راوی را دلیل توثیق او یا حداقل مدح او دانسته‌اند و گفته‌اند: اگر صدوق مثلاً پس از اسم راوی بگوید رحمه‌الله یا رضی‌الله‌عنه این خود دلیل بر توثیق او خواهد بود، ولی دو استاد بزرگوار معتقدند که ترضی و ترحم دلیل توثیق راوی نمی‌شود، زیرا این جمله دعائیه است و دعا معنایی جز طلب رحمت برای شخص ندارد. آنان در این نظریه از آیت الله خویی پیروی کردند که ترضی و ترحم را دلیل توثیق راوی نمی‌دانند.^۳

همچنانکه اگر کسی شیخ اجازه برای صدوق باشد این نکته دلالت بر توثیق او نمی‌کند چرا که در میان مشایخ صدوق افراد ناصبی نیز یافت می‌شوند. در السنه فقها معروف است که

در السنه فقها معروف است که

می‌گویند مشایخ اجازه مستغنی از توثیق هستند.

شهید ثانی با آنکه در باره بسیاری از روایات مناقشه می‌کند ولی مشایخ اجازه را محتاج به توثیق نمی‌داند و تنها شیخ اجازه‌بودن را در توثیق آنان کافی می‌داند ولی دو استاد بزرگوار ما بارها تصریح کرده‌اند که عنوان یادشده دلیل بر توثیق راوی نمی‌شود چه بسا مشایخ اجازه‌ای در میان روایات وجود دارند که باعث ضعف آنان شده‌است و در این نظریه از مرحوم آیت‌الله خویی پیروی کرده‌اند. وی معتقد است که مشایخ اجازه بالاتر از اصحاب اجماع نیستند و علما رجال متعرض حال آنها شده‌اند ولی مشایخ اجازه در کتب رجال توثیق نشده‌اند. برای روشن تر شدن بحث اکنون برای هر سه قاعده فوق مثالی ذکر می‌کنم.

فرموده‌اند: در سلسله سند این روایت عبدالواحد بن عبدوس واقع شده که از مشایخ صدوق است ولی در کتب رجال توثیق نشده و اگر چه صدوق در باره او فرموده (رضی الله عنه) ولی علماء رجال او را توثیق نکرده‌اند. صدوق مشایخ فراوانی دارد و تنها از مشایخ صدوق بودن دلیل بر توثیق راوی نمی‌شود. از جمله خود شیخ صدوق بعد از نقل پاره‌ای از احادیث از بعضی از مشایخ خود درباره آنها گفته است: «لم أرَ أنصب منه» زیرا وقتی وی صلوات می‌فرستد فقط بر رسول خدا صلوات می‌فرستد و بر آل او صلوات نمی‌فرستد. بنابراین اگر کسی شیخ صدوق باشد و صدوق در باره او ترضی

و ترحم داشته باشد، دلیل بر توثیق او نمی‌شود. بنابراین توثیق عبدالواحد بن عبدوس مستند به ترضی صدوق نسبت به او و اینکه وی شیخ روایت صدوق بوده است قابل دفاع نمی‌باشد.^۲

همچنین در تاریخ ۷۶/۸/۳ استاد در باره حدیثی که از اکمال الدین صدوق نقل کردند و در سلسله سند آن محمد بن محمد اسحاق واقع شده، فرمودند: محمد بن محمد اسحاق در کتب رجال توثیق نشده و مجهول است، ولی بعضی برای اثبات وثاقت او به دو نکته تمسک کرده‌اند: اولاً اینکه او از مشایخ صدوق بوده و ثانیاً صدوق پس از نقل از او تعبیر به «رضی الله عنه» کرده و خود این ترضی شاهد بر آن است که او موثق است.

ولی قبلاً بحث کردیم که آیا شیخوخت اجازه، کفایت از توثیق می‌کند یا نه؟ وقتی شیخ محدث به شاگردش می‌گوید: اجزئت لک آن تروی عن کتابی، آیا صرف این اجازه در اثبات وثاقت او کافی است؟ می‌گوییم ظاهراً که کافی نیست. زیرا مثلاً گاهی شیخ په صدوق اجازه می‌دهد و کتابش را بر صدوق می‌خواند و گاهی صدوق بر او می‌خواند. این دو، دو مرحله عالی از اجازه هستند. و گاهی هم کتاب خود را به صدوق می‌دهد و می‌گوید روایات آن را بنویس. این نوع، موجب اطمینان نمی‌شود. به همین جهت شاگرد از استاد طلب اجازه می‌کند، بدین‌گونه این سؤال پیش می‌آید که آیا صرف استجازه شاگرد از استاد و اجازه استاد به شاگرد، دلیل

توثیق است یا نه؟ و آیا صرف ترضی و طلب رحمت دلالت بر توثیق می‌کند یا نه؟ انسان برای همه کس طلب رحمت و رضایت از خداوند می‌کند، ولی هیچ‌گونه توثیقی از آن استفاده نمی‌شود. در نتیجه و با استناد به این دو دلیل نمی‌توان محمد بن محمد اسحاق را موثق شمرد.

هر دو بزرگوار معتقدند که مرسلات صدوق مطلقاً معتبر نیست. گفتنی است که علامه مجلسی عقیده دارد که نه تنها مشایخ صدوق موثق هستند، بلکه مرسلات صدوق نیز، مطلقاً معتبر می‌باشند و محقق میرداماد نیز همین اعتقاد را دارد. عقیده اخباریانی مثل محدث بحرانی و محدث عاملی و امین استرآبادی و محدث نوری هم که روشن است.

پاره‌ای از محققین در باره مرسلات صدوق قائل به تفصیل شده‌اند بدین‌گونه که آنچه که با لفظ «قال» باشد معتبر است ولی اگر با لفظ «رُوی» بیاید معتبر نیست، زیرا صدوق آن را به طور یقینی به امام نسبت نداده و صدور روایت در نزد صدوق ثابت نشده است. مرحوم آیت الله خویی نخست به این تفصیل معتقد بوده است و در مصباح الاصول در بحث قاعده لاضرر اشاره دارد که در دوره سابق این‌گونه معتقد بودم ولی در این دوره از این اعتقاد برگشته و مرسلات صدوق را مطلقاً معتبر نمی‌دانم^۳، ولی امام خمینی (ره) بر این عقیده است که مرسلات صدوق بر دو گونه است به همان تفصیل سابق و در

کتاب البیع در بحث ولایت فقیه پیرامون این مبنی سخن گفته‌اند.^۶

گفتنی است که دو استاد بزرگوار ما، مرسلات صدوق را مثل سایر مرسلات می‌دانند و حجیت مطلق آن را قبول ندارند و فرقی بین لفظ «رُوی» و «قال» نمی‌گذارند.

به عنوان مثال استاد فلسفی در ذیل روایتی که محدث نوری از جامع الاخبار روایت کرده یعنی: «نقل أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ما عمر مجلس بالغیبة الاوقد خرب من الدین فتنز هوا أسماعکم عن الغیبة فان القائل و المستمع شریکان فی الاثم» چنین فرمودند: در اعتبار این روایت گفته شده چون در جامع الاخبار نقل شده و مرسله است و کتاب جامع الاخبار هم تالیف صدوق است و درباره کتب صدوق گفته شده که آنچه در آنها با لفظ «قال» آمده باشد معتبر است. با توجه به این مقدمات، بسیاری از بزرگان قائل شده‌اند به اینکه مراسیل صدوق دو گونه است:

بخش اول روایاتی که با لفظ «قال» است و بخش دوم روایاتی که با لفظ «روی» نقل شده‌است. در بخش اول، صدوق روایت را به طور قاطع به پیامبر و امام نسبت داده و لذا مثل مسند است. ولی باید در جواب این ادعا گفت: که اولاً ثابت نشده که جامع الاخبار آیا تالیف صدوق است یا نه محدث نوری آن را در مستدرک به صدوق نسبت داده است.

و ثانیاً اگر هم این کتاب از صدوق باشد، بارها گفته‌ایم که مرسله اعتباری

ندارد و فرقی در انحاء ارسال وجود ندارد.

در همین مورد، استاد مرتضوی هم در جلسه‌ای در تاریخ ۶۹/۳/۸ در ذیل روایتی چنین فرمودند:

بر این روایت دو اشکال وارد است: اول آنکه این روایت از جمیع طرق مرسله است یعنی طریق‌های شیخ و کلینی و صدوق. اما از طریق صدوق مرسله است، زیرا در من لایحضره الفقیه فرموده است: قال ابو جعفر علیه السلام و آنچه که صاحب وسایل در ذیل این حدیث گفته: «و رواه الصدوق باسناده الی قضایا امیرالمؤمنین علیه السلام» اگر این‌گونه باشد، روایت معتبر است، زیرا در سابق ذکر کردیم که طریق صدوق به قضایای امیرالمؤمنین (ع) صحیح است ولی در من لایحضره الفقیه شیخ صدوق فرموده: «قال ابو جعفر» بنابراین، این حدیث مرسله است و مرسلات صدوق بر دو گونه می‌باشد:

نوع اول روایاتی که در آن گفته: «قال ابو جعفر علیه السلام» و در طی آن، روایت را به طور قاطع به امام (ع) نسبت داده‌است و نوع دوم روایاتی که به صورت «روی» آورده شده است. نوع اول مرسله است، اما با آنها همچون مسند رفتار می‌کنیم و نوع دوم مرسله است و همچنین این روایت در یکی از دو طریق شیخ مرسله است ولی در طریق دیگر مرفوعه و در طریق کلینی نیز مرفوعه است.

نمونه دیگر:

آیت الله خویی معتقد است که اگر راوی‌ای در سلسله سند کامل الزیارات ابن قولویه و یا در سلسله اسناد تفسیر قمی واقع شود آن راوی موثق است، زیرا این دو در مقدمه کتب خود تصریح کرده‌اند که از غیر ثقه نقل نمی‌کنیم. آیت‌الله خویی در قبول این قاعده از محدث عاملی در خاتمه وسائل الشیعه پیروی کرده است. اگر چه ایشان بعدها از نظریه خود نسبت به کامل الزیارات برگشته ولی دو استاد بزرگوار ما هیچ‌گونه اعتقادی به قاعده فوق ندارند و دلیل آن را بدین‌گونه بیان کرده‌اند که ممکن است دلیل توثیق راوی در نزد آنان چیزی باشد که نزد ما کفایت کند. اگر این‌گونه باشد، دیگر فرقی بین سخن ابن قولویه در مقدمه کامل الزیارات و سخن صدوق و کلینی در مقدمه من لایحضره الفقیه و کافی وجود نخواهد داشت و باید همه را معتبر دانست.

۱. استاد مرتضوی در ذیل روایت:

«محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن الحسن الصقار عن ابراهیم بن هاشم عن عبدالرحمن بن حماد عن ابراهیم بن عبد الحمید عن جعفر علیه السلام قال: دية ولد الزنا دية الذمی ثمانمائة دینار.»^۷

آورده‌اند: رجال این سند همه ثقه می‌باشند و اشکال، تنها در عبدالرحمن بن حماد است که آیا وی ممدوح است یا ثقه؟

بر همین اساس است که علامه سید محمدجواد عاملی در مفتاح الکرامه اظهار داشته که این حدیث یا حسن است و یا صحیح است و یا قوی.



کسانی که وثاقت او را اثبات کرده‌اند و روایت او را صحیح شمرده‌اند به دو نکته استناد کرده‌اند:

۱. از عبدالرحمن بن حماد، کسانی همچون ابن ابی عمیر و احمد بن محمد بن عیسی و عده‌ای از مشایخ، روایت کرده‌اند و این دلیل توثیق اوست.

۲. عبدالرحمن بن حماد، در اسناد کامل الزیارات واقع شده و ابن قولویه هر کسی را که در سلسله اسناد کتاب او قرار گرفته، توثیق کرده‌است. بنابراین عبدالرحمن چون در سلسله اسناد کامل الزیارات واقع شده موثق و روایت او صحیح است.

ولی استاد مرتضوی در ادامه فرمودند: مکرراً اشاره کرده‌ام این دو نکته دلیل توثیق راوی نمی‌شود. نقل مشایخ دلیل بر توثیق نیست، زیرا از افراد ضعیف نقل می‌کنند و ثانیاً وجه شهادت ابن قولویه روشن نیست. ممکن است به نکته‌ای و یانکاتی در وثاقت روات تکیه کرده باشد که نزد ما باعث توثیق نشود. بنابراین، روایت، صحیح نخواهد بود.

نیز استاد مرتضوی معتقد است که وقوع راوی در سلسله اسناد علی بن ابراهیم موجب توثیق نمی‌شود. ایشان در جلسه مورخ ۶۹/۱۰/۱۹ روایتی به عنوان مؤید ذکر کردند و فرمودند: علت اینکه از آن تعبیر به مؤید نمودیم این است که در سلسله سند آن، صالح بن زرین واقع شده‌است و او مورد اختلاف است.

علامه، وحید بهبهانی و استادنا

المحقق مرحوم آیت‌الله خویی معتقدند که او ثقه است و دلیل صحت روایت و توثیق او را چهار نکته ذیل دانسته‌اند:

اولاً او شیخ روایتی ابن محبوب است و ابن محبوب از اصحاب اجماع است. ثانیاً احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و محمد بن ابی عمیر به واسطه ابن محبوب از او نقل می‌کنند، یعنی ابن ابی عمیر و احمد بن ابی نصر همانطور که بدون واسطه اگر از کسی نقل کنند دلیل توثیق او می‌شود، اگر با واسطه نیز از یک راوی نقل کنند، دلیل توثیق او خواهد بود. و هرکس هم که ابن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر از او روایت کنند اگر چه با واسطه باشد، ثقه خواهد بود. و ثالثاً روایتی در کافی ۱۷/۴ نقل شده که ادعا شده این روایت دلالت بر توثیق او می‌کند زیرا امام، او را ثقه دانسته‌اند.

و رابعاً صالح بن زرین در سلسله اسناد تفسیر علی بن ابراهیم واقع شده است و علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیر خود تصریح کرده که هر راوی که در سلسله اسناد این تفسیر قرار گیرد ثقه خواهد بود. ولی این وجوه دلیل توثیق راوی نمی‌شود؛ زیرا اولاً:

روایت را خود او نقل کرده است و ثانیاً گفتیم که نقل ابن ابی عمیر دلیل بر توثیق راوی نمی‌شود و همین طور وجه تکیه علی بن ابراهیم بر روات روشن نیست و دلالت بر توثیق وی نمی‌کند. ۶۹/۱۰/۱۹

نقل مشایخ ثقات از راوی دلیل توثیق او نیست

بسیاری از علما و محققین فقه معتقدند

که اگر مشایخ ثلاثه، یعنی احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی از یک راوی، روایت نقل کردند، اگر چه آن راوی در کتب رجال مجهول باشد و در باره او توثیقی نرسیده باشد، خود نقل این بزرگان دلیل بر توثیق او خواهد بود. زیرا شیخ طوسی در کتاب عده الاصول شهادت داده است که این مشایخ از غیر ثقه روایت و ارسال نمی‌کنند. این قاعده را بسیاری از بزرگان فقه مثل شیخ اعظم انصاری پذیرفته‌اند، ولی آیت‌الله خویی در مقدمه معجم رجال الحدیث آن را نقد کرده‌اند و به نظر دو استاد بزرگوار ما نیز هیچ‌گونه دلالتی بر توثیق راوی نمی‌کند.

در توضیح قاعده فوق به ذکر نمونه‌هایی می‌پردازیم:

استاد فلسفی در ذیل روایت عبدالحمید بن سعید فرموده‌اند:

سند این روایت نیکواست و وضعی در آن دیده نمی‌شود، نکته‌ای که وجود دارد آن است که عبدالحمید بن سعید که در سلسله سند آن واقع شده، توثیق نشده‌است. ولی پاره‌ای از علماء، حدیث فوق را معتبر دانسته‌اند و با استناد به آن بر حرمت مسابقه بارها استدلال کرده‌اند و وجه آن این است که عبدالحمید در روایت فوق از کسانی است که صفوان بن یحیی از او نقل می‌کند و از مشایخ صفوان است و به طور کلی ثابت شده است که صفوان از غیر ثقه نقل نمی‌کند، زیرا شیخ طوسی در عده الاصول تصریح کرده که: «صفوان لایرسل و



لا یروی الا عن ثقة» ولی استاد در جواب می‌گویند نقل صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر و محمد بن ابی عمیر و عموماً اصحاب اجماع دلیل بر توثیق راوی نخواهد بود، زیرا در جمله مشایخ آنها روات ضعیفی وجود دارد. ۷۲/۲/۱۵

استاد مرتضوی نیز در همان حدیث عبدالرحمن بن حماد می‌گویند که او یاقه است و یا ممدوح، زیرا عبدالرحمن دارای خصوصیتی است. از آن جمله، عده‌ای از مشایخ از او روایت می‌کنند، مثل ابن ابی عمیر و احمد بن محمد بن عیسی ولی قبلاً هم گفته‌ام که این نقل، دلیل توثیق نیست.

توثیقات متأخرین کفایت نمی‌کند در اینکه توثیقات مقدمین دلیل بر وثاقت راوی است شکی وجود ندارد. مثلاً اگر کسی روایتی را نقل کند در مدح و وثاقت یک راوی، و یا نجاشی و شیخ به توثیق وی تصریح کنند، این گونه وثاقت در نزد همگان پذیرفته است، اما اگر در باره وثاقت راوی از ناحیه مستقدمین سخنی نرسیده باشد ولی متأخرین او را توثیق کرده باشند، آیا وثاقت راوی ثابت می‌شود یا خیر؟ استاد مرتضوی معتقد است که این‌گونه توثیقات کفایت نمی‌کند. استاد فلسفی نیز این‌گونه اعتقاد دارد. در بین محققانی که بر توثیقات متأخرین تکیه می‌کنند، می‌توان از علامه محقق اردبیلی در مجمع‌الفائدة و البرهان نام برد که بر توثیقات علامه حلی بسیار تکیه می‌کند. استاد مرتضوی در ذیل حدیثی که در

سلسله سند آن حبیب سجستانی واقع شده، فرموده‌اند: پنج وجه برای اثبات اعتبار این روایت ذکر شده است:

۱. شهرت روایتی دارد، زیرا این روایت را محمد بن ثلثه روایت کرده‌اند یعنی کلینی و طوسی و صدوق روایت را در کتب خود یعنی کافی و تهذیب الاحکام و من لایحضره الفقیه روایت کرده‌اند. علاوه بر آن در محاسن برقی نیز ذکر شده است و حتی بعضی معتقدند که همه روایات کافی معتبر هستند اگر چه در سلسله آن راوی مجهول باشد^۱ ولی گفتیم که صرف نقل یک حدیث در کتب، دلیل اعتبار حدیث نمی‌شود.

۲. حبیب سجستانی ثقة است، زیرا به وثاقت او خزیت فن رجال یعنی علامه بهبهانی تصریح کرده است چه اینکه او در تعلیقه خود بر رجال استر آبادی از علامه مجلسی نقل کرده که وی سجستانی را توثیق کرده است و هم نقل کرده که دایی^۲ او نیز سجستانی را ممدوح می‌شمرده است. بنابراین، این روایت یا صحیح است و یا ممدوح^۳. به بعضی از این نکات صاحب جواهر نیز اشاره کرده است. ولی باید گفت مطالب فوق مورد خدشه است؛ خصوصاً توثیقات متأخرین. زیرا توثیقات قدماء بدان جهت ارزش دارد که از روی حس است و هر رجالی یا خود شاهد حال راوی بوده و یا حساً از اساتید خود آن را شنیده است ولی توثیقات متأخرین مبتنی بر حدس است، زیرا زمان راوی را درک نکرده‌اند و توثیقی که مبتنی بر حدس باشد ارزشی ندارد.

علاوه بر این، توثیق در مورد حبیب سجستانی مورد خدشه و اشکال است، زیرا در کتب رجال دو شخص به این نام وجود دارد:

الف. حبیب سجستانی
ب. حبیب بن معلی سجستانی و در کتب رجال اختلاف است که آیا آنها واقعاً دو نفر هستند یا یکی هستند. شیخ، دو شخص را بدین نام نقل کرده و ظاهر کلام او تعدد می‌باشد. و بر این اساس است که علامه مامقانی در تنقیح المقال ادعا کرده که توثیق بلغه و وجیز علامه مجلسی نسبت به حبیب بن معلی السجستانی است نه حبیب سجستانی. بنابراین چگونه می‌توان به صحت حدیث پی برد؟

در نهایت می‌گوییم که وحید بهبهانی در آخر کلام خود گفته است (و فیه تأمل) و چنین می‌نماید که وحید نیز در توثیق، اطمینان کامل نداشته است. علامه مجلسی در کتاب ملاذالاکخار که شرح تهذیب الاحکام شیخ طوسی است، تعبیر به حسنه کرده و سخن شهید ثانی را در مسالک الافهام در باره او نقل کرده است.

استاد مرتضوی در جلسه ۶۹/۱۱/۱۵، در دنباله بحث فرمودند: روایت سجستانی یا صحیح است و یا حسنه، و وجه آن این است که سجستانی راوی امامی است و بعضی از علماء، صرف امامی بودن را مدح او به شمار می‌آورند. پس او ممدوح است و حدیث او حسن خواهد بود، زیرا روایت حسن، روایتی است که در سلسله سند



آن، راوی دوازده امامی ممدوح قرار گرفته باشد. و دلیل بر اینکه وی امامی است این است که کُشی در باره وی گفته: «کان شاریاً و انقطع اليهما عليهما السلام و كونهم شراً لانهم قالوا شرينا انفسنا) و در جواهر الکلام به این نکته اشاره کرده و همین‌طور کتب رجال دیگر. ولی باید دانست که این نکته برای اثبات مدح او نیز کفایت نمی‌کند، زیرا اگر این‌گونه باشد، باید هر خبر امامی حجت باشد. علامه مامقانی چنین فرموده است: رجوع او به ائمه علیهم السلام برای ممدوح بودن وی کافی است.

۴. وجه چهارم برای تصحیح روایت و اعتبار آن و توثیق حبیب سجستانی عبارت است از تصحیح حدیث. گروهی از محققین روایت فوق را توصیف به صحت کرده اند. یعنی آن را صحیح دانسته اند و یکی از راههای اثبات وثاقت راوی در نزد بعضی علماء، وقوع راوی در سلسله سند حدیثی است که علماء آن را تصحیح کرده و نسبت به صحت داده‌اند، فخرالدین، فرزند علامه در ایضاح القوائد، شرح قواعد علامه حلی، و خود علامه حلی در مختلف الشیعة آن را صحیح دانسته‌اند، بلکه به اکثر علما نسبت داده شده که از این حدیث تعبیر به صحیح کرده‌اند و معنای آن این است که این روایت معتبر و حبیب که در سلسله سند آن واقع شده ثقّه است. ولی باید گفت: تصحیح طریق، دلیل بر توثیق راوی نمی‌شود. زیرا در کتب رجال بالاتفاق توثیق نشده است. بنابراین کسی که در هیچ یک از

کتب رجالی توثیق نشده، چگونه روایت وی را صحیح نامیده‌اند و به همین جهت است که باید گفت مراد محققین از صحیح، صحیح به‌اضافه است یعنی راویان تا حبیب ثقّه هستند اما خود حبیب مسکوت عنه است.

بنابراین توثیقات متأخرین و تصحیحات آنان اعتباری ندارد و محل تأمل است.

۵. وجه پنجمی نیز برای اثبات صحت روایت فوق ذکر کرده‌اند که در خاتمه بحث می‌آوریم. گفته شده است که: مشهور به این روایت عمل کرده‌اند و عمل مشهور جابر ضعف سند است و روایت منجر به شهرت است. پس حجت می‌باشد. عده‌ای از محققین به این نکته اشاره کرده‌اند، نظیر صاحب جواهر و شهید ثانی در روضة البهیة آورده است که: اصحاب، این روایت را تلقی به قبول کرده‌اند.

ولی این طریق نیز صحیح نیست و وجه آن این است که اگرچه شهرت علمی و فتوایی او جابر ضعف سند بدانیم، ولی این کبری در مورد بحث ما مورد قبول نیست. یعنی مشهور بدان عمل نکرده‌اند و اثبات این شهرت هم در غایت اشکال است، زیرا فقهای ما در مورد این مسأله، سه‌گونه عمل کرده‌اند:

۱. طائفه‌ای از روایت اعراض کرده‌اند. مانند ابن ادریس، و شهید ثانی در مسالک الافهام و فخر الدین در ایضاح القوائد و محقق کاشانی در مفاتیح و فاضل هندی در کشف اللثام.

۲. گروهی از فقها در این باب قائل

به توقف شده اند یعنی نه روایت را رد کرده‌اند و نه آن را پذیرفته‌اند. مثل محقق حلی در شرایع و شهید اول در لمعه و صاحب التنبیه.

۳. طائفه سوم: کسانی هستند که به روایت عمل کرده‌اند. پس بنابراین چگونه می‌توان گفت اکثر به آن عمل کرده‌اند بنابراین اینکه سیدنا الاستاذ درباره این روایت فرموده: «فی روایة معمول بها» امکان تقویت آن وجود ندارد. بدین‌گونه اگر برای فقیه جهت مدح و حسن ظاهر شد و صحت روایت ثابت شد به آن فتوی خواهد داد و اگر برای او اطمینان حاصل نشود، یا مانند محقق حلی توقف خواهد کرد و یا خواهد گفت که قصاص به دیه تبدیل می‌شود. ۶۹/۱۱/۱۴

نمونه دیگری از توثیقات متأخرین در دروس استاد مرتضوی عبارت است از مثالی که در تاریخ ۶۹/۱۱/۲۱ فرمودند.

ایشان فرمودند مطلب فوق را روایت حکم بن عتیبه تأیید می‌کند.

و وجه آن که گفتیم این روایت را تأیید می‌کند این است که در سند آن، حکم‌ابن عتیبه وجود دارد. و او اگر چه در سند ۲۴ حدیث واقع شده و اگر چه محدث نوری او را توثیق کرده، ولی توثیق علامه نوری تأثیری ندارد، زیرا اثبات وثاقت نوری مبتنی بر اموری حدسی می‌باشد.

اولاً توثیق نوری بر این اساس است که عده‌ای از بزرگان از جمله هشام‌ابن سالم از او روایت کرده‌اند. پس چنین



می‌نماید که او ثقة باشد و اما قبول این دلیل در نهایت اشکال است، زیرا مکرراً گفته‌ایم که نقل بزرگان از یک راوی دلیل بر توثیق او نمی‌شود.

و ثانیاً توثیق نوری و متأخرین مبتنی بر حدس است و حدسیات در مورد توثیق روایت تأثیری ندارد و شکی نیست که حکم این عتیبه از بطونیه بوده و آنها را امام صادق (ع) مذمت کرده است. بنابراین حکم بن عتیبه نه تنها ثقة نیست بلکه تضعیف نیز شده پس روایت او حجیت شرعی ندارد و تنها مؤید مدعا است. ۶۹/۱۱/۲۱

کثرت روایت راوی

شیخ حسن صاحب معالم‌الدین در مقدمه منتقی کثرت روایت راوی را دلیل بر توثیق او می‌داند. بزرگان دیگری نظیر علامه وحید بهبهانی در فوائد الرجالیة، همین عقیده را دارند. اما مرحوم آیت الله خویی معتقد است که کثرت راوی دلیل بر توثیق راوی نمی‌شود.^{۱۱}

استاد فلسفی نیز به مناسبت بحث از عمر بن حنظله، فرمودند:

برای توثیق او ادله‌ای اقامه شده است، از آن جمله کثرت روایت. ولی تذکر داده‌ام که کثرت روایت یک راوی از معصوم دلیل بر توثیق او نمی‌شود. مرحوم آیت الله خویی نیز در معجم رجال الحدیث ادله چهارگانه علماء برای توثیق عمر بن حنظله را ذکر و آنها را نقد کرده‌اند.^{۱۲}

همچنین استاد مرتضوی در ذیل حدیث کلب اسدی فرمودند:

برای اثبات وثاقت او گفته شده که اجلاء اصحاب از او روایت کرده‌اند و نیز او راوی‌ای است که روایات بسیاری از معصومین نقل کرده است و این خود دلیل توثیق او است و نیز اینکه در اسناد کتاب کامل الزیارات واقع شده است.

اینها اموری است که برای توثیق کلب اسدی یا کلب بن معاویه اقامه شده است ولی هیچ یک برای توثیق او کافی نیست. زیرا روایات سه‌گانه ضعیف‌اللسند است و یکی را هم خودش نقل کرده است و درباره دو وجه دیگر هم بارها گفته‌شده که اثبات وثاقت نمی‌کند. زیرا اجلاء اصحاب از افراد ضعیف نیز نقل کرده‌اند و وجه توثیق این قولیه نیز برای ما روشن نیست.

بلی او ممدوح هست پس این وجوه دلالت بر مدح او می‌کند ولی اثبات وثاقت او را نمی‌کنند. همان‌طور که کثرت روایت از معصوم دلیل توثیق او نمی‌شود. ۷۰/۸/۲۲

شهرت

هر دو بزرگوار معتقدند که شهرت جابر ضعف سند نیست و در این باور، هم عقیده با استاد خود مرحوم آیت‌الله خوئی می‌باشند. ایشان، شهرت را جابر ضعف سند نمی‌دانند. استادان ما نیز معتقدند که اگر روایتی از نظر سند ضعیف باشد، شهرت روایتی و یا شهرت فتوایی باعث جبران ضعف آن نمی‌شود و در این زمینه از اردبیلی و شهید ثانی و صاحب معالم و مدارک تبعیت کرده‌اند ولی مرحوم امام خمینی معتقد است که

شهرت جابر ضعف سند است، چنانکه غالب فقهاء معتقدند. بلکه امام خمینی در بعضی از نوشته‌های فقهی خود، تصریح دارند به اینکه روایت مشهور، حجت است و روایت غیر مشهور حجت نیست. در واقع نه تنها شهرت جابر ضعف است، بلکه شهرت متمیز بین حجت و غیرحجت است.^{۱۳}

شهرت جابر

به عنوان مثال: استاد مرتضوی در ذیل این مسأله که آیا بالغ در مقابل غیربالغ قصاص می‌شود یا خیر، به چند دلیل استفاده کرده‌اند که بالغ در مقابل غیر بالغ قصاص می‌شود. اولاً، اطلاقات و عمومات آیات و روایات. ثانیاً، اجماع. ثالثاً روایتی که از طریق ابن فضال نقل شده است. عن ابی عبدالله علیه‌السلام: کل من قتل شیئاً صغیراً او کبیراً و...

و روایت دومی که صدوق آن را با اسناد خود از عبدالله بن بکیر نقل می‌کند و طریق صدوق به عبدالله بن بکیر قوی، بلکه صحیح است. و نتیجه این که طریق او معتبر است. ولی نکته‌ای که هست، این است که اولاً آیا روایت دوم همان روایت اولی است یا غیر آن است و ثانیاً آیا دلالت بر مدعی می‌کند یا خیر؟

چنین می‌نماید که روایت دوم غیر از روایت اول باشد. زیرا در روایت اول کلمه «شیئاً» وجود دارد در حالی که در روایت دوم این کلمه وجود ندارد و ثانیاً دو روایت، دو سند مستقل دارد ... و روایت اولی بر مدعا دلالت دارد، ولی



اشکالش این است که مرسله است. در جواب گفته شده که اگر چه این روایت مرسله است و ارسال باعث ضعف روایت می شود ولی عمل مشهور به آن، باعث جبران ضعف آن است. در جواب گفته می شود: اولاً عمل مشهور اگر باشد جابر ضعف سند نیست، و ثانیاً عمل مشهور بر طبق این روایت احراز نشده است. ۶۹/۲/۲۶

استاد مرتضوی در جلسه ۷۰/۷/۱۵ به مناسبت الحاق حلّه به اقسام دیه چنین بیان داشتند:

برای اثبات آن دو طریق وجود دارد: اول: روایات چهارگانه یعنی روایت جمیل و عبدالرحمن و دعائم و سنن ابی داود.

و این روایات هیچ کدام مدرک نمی تواند باشد، چون از نظر سند ضعیف هستند.

ولی جواب داده می شود که ضعف روایات با عمل اصحاب جبران می شود. البته در تتمه بحث، دلیل دوم بر مطلب فوق را اجماع ذکر کرده اند و اینکه شهرت را به عنوان جابر ذکر نموده اند ممکن است به خاطر آن باشد که در مورد فوق اجماع نیز وجود دارد. و این اجماع هم منقول نیست تا اشکال شود، بلکه اجماع محصل است و مخالفی در باب آن وجود ندارد.

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که استاد مرتضوی شهرت را جابر ضعف سند نمی داند ولی اگر اجماعی وجود داشته باشد، خصوصاً اجماع منقول آن را جابر ضعف سند روایت می داند. همانطور

که محقق حلی و صاحب مدارک و مرحوم آیت الله خوئی در بحث کُر به مرسله این ابی عمیر عمل کرده اند، زیرا اجماع عملی و فتوای عملی بر طبق آن وجود دارد.

گفتنی است که هیچ یک از اساتید مذکور، شهرت را به عنوان دلیل نمی پذیرند. همانطور که آن را جابر ندانسته اند و آن را به عنوان دلیل مستقل هم قبول ندارند.

آنچه در این مختصر به رشته تحریر درآمد، نگاهی بود گذرا به موضوع یادشده. همچنین از ابتدا، هدف از یادداشتها، تدوین مقاله نبوده است. از این رو ممکن است نظام مندی یک مقاله مدون در آن به چشم نیاید. لازم به ذکر است در ادامه همین نوشته، یادداشتهایی در موضوعات زیر، گردآوری شده است که در مجالی دیگر و در یکی از شماره های نشریه، از نظر خواهید گذراند: ۱. مرسلات ابن ابی عمیر و مشایخ ثقات ۲. اعراض مشهور، دلیل و هنر حدیث ۳. دلالت و کالت راوی بر توثیق ۴. مطالب متفرقه رجالی. در همین جا از همه خوانندگان و قاضیان ارجمند حوزه درخواست آن را داریم که ما را از نظرات خود در این باره بهره مند سازند.

پی نوشتها:

۱. مقدمه معجم رجال الحدیث ۵۷/۱
۲. الطهارة ۳۲۲/۳. رک. بهجة الامال ۲۸۹/۱ - کلیات فی علم الرجال ۱۶۴
۳. معجم رجال الحدیث ۷۸ / ۱
۴. درس فقه مورخه ۷۲/۲/۲۵
۵. مصباح الاصول ج ۲
۶. البیع ۲ / ۳۷۶ - الطهارة ۱۱۴ / ۳
۷. وسائل ۱۹ / ۱۳۶ ج ۲
۸. از شخصیت های برجسته ای که چنین نظری دارند آیت الله العظمی نائینی است. مرحوم آیت الله خوبی در مقدمات معجم رجال الحدیث ج ۱ می گوید: استاد ما نائینی می فرمود: خدشه در استاد کافی حرفه انسان عاجز است.
۹. مراد، علامه محمد تقی مجلسی است.
۱۰. عبارت صحیح این گونه باید باشد: روایت یا صحیحه و یا خسته می باشد.
۱۱. معجم رجال الحدیث ۷۸ / ۱
۱۲. همان ۱۲/۱۳
۱۳. الطهارة ۲۸/۱
۱۴. وسائل ۵۶/۱۹ ج ۴

